



۲۰۱۸/۰۹/۱۱

دوکتور محمد اکبر یوسفی

## ملت و ملت گرایی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت شانزدهم)

یادداشت: تحریر این قسمت، از سلسله مقالات بتاریخ ۲۰۱۱/۰۶/۰۶ انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تاپیی، و رفع سکتگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شود. متباقی متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

اسلانوف می گوید: در آثار خوشحال خان همچنان، افت ها و ریزش ها، بر ضد «رسم - ویش»: این رسم از جانب او در یک شعر، به باد استهزا و تمسخر گرفته شده، متأسف است که «سوات» برای آنچه معین گردیده است، تا به صاحبان قدرت خوشی و فرحت فراهم سازد، توسط یوسفزی به «دشت و بیابان» مبدل گردیده است. یک شعر دیگر هم درباب محکومیت یوسفزی سروده است، که نمایانگر اعتراف ذیل او می باشد: «ما بیک زبان تکلم می کنیم - پشتو، لیکن ما یکدیگر را نتوانستیم بفهمیم.»

نظرات و عقاید خوشحال خان را نواسه او افضل خان، در یک نثر (به پشتو) در کتاب «تاریخ مرصع» (تاریخ مزین با جواهرات کوچک - جواهرات کوچک، اشعاری است که افضل خان به پشتو و فارسی سروده است)، کتاب ایست که قبلاً عنوان آن، ذکر شده است، بیانگر دیده است. در بخش های جداگانه یا کاپی ها، این کتاب برای بار اول از طرف «راورتی»، انتشار یافته است. یک شماره خیلی کوتاه تر آنرا، مبلغ مذهبی انگلیسی - امریکائی «پی. هوگیس»، به چاپ رسانیده است.

در رابطه با گزارشی که، بابزید انصاری، در «کلادر» اقامت اختیار نموده و چگونه با علما و منجمه با آخوند درویزه به مناقشات پرداخته است، و مباحث بی نتیجه باقی مانده است، افضل خان در باره حکمروایان می نویسد: «در آنوقت در ین قلمرو یا در کشور، قدرت حاکم وجود نداشت. امور مملکت نمی توانست درست تنظیم گردد. بناءً یکباره: جانی که هیچ قدرت حکمروا (قدرت حاکم) وجود ندارد، هیچ مسئله نمی تواند حل و فصل گردد.» «دو ده نفر، نا آگاه از یک نفر پیروی می کنند، و دو ده نفر دیگر - از نفر دیگر» - افضل خان به ادامه می نویسد: «این علیه آن و آن علیه این، نمی جنگد» همچنان این اظهار افضل خان ارزشمند شمرده می شود: «پتان ها و دیگران، پیروان پیر روشن، هر چه محکمتر بدور او (احداد) جمع شدند»، با وجود آنکه درینجا، صریحاً تذکر بعمل نیامده است، که در حقیقت «دیگران»، کی ها بوده اند، لیکن بدون تردید منتج می گردد، که در جنبش روشانی، تنها افغان ها نبوده اند. هدف از کلمه افغان ها، در نزد محقق، غیر پشتون ها بوده است. (اسلانوف، صفحه ۴۹ - ۵۰)

مروری بر دوره روشانی، با وجود کمبود منابع، تصویری بدست نویسنده این مطلب می دهد، که جنبش روشانی، آنطوری که ممکن بعضی ها، ارزیابی نموده باشند، جهتگیری مشخص یا بهتر بگوئیم، سمتگیری روشن، نداشته است. صرفنظر از آنکه، آغاز زمانی «سیستم- ویش» در بین اقوام پشتون دقیق ارزیابی نشده است، قیام قبایل پشتون علیه مغل، بنابر برداشت نویسنده این مطلب، و شناختی که از ساختار های قبیلوی دارد، جنبش آزادیخواهی بوده است. به عبارت دیگر درین جا می توان از طرد سلطه بیگانه و انگیزه آزادی خواهی نام برد. بعضاً جنبش روشانی را جنبش ضد فیئودالی و یا طبقاتی مهر می زنند.

از نظر اینجانب این تشخیص با در نظرداشت، ترکیب اجتماعی و سطح رشد آنزمان، دقیق بنظر نمی رسد. مبارزه طبقاتی را در یک جامعه بدون طبقات، نمی توان درست تعریف کرد. ممکن است عناصر یا نطفه های معین نسج یافته، موجود بوده باشند، ولی در همه قبایل مورد

نظر در شرق افغانستان، بمثابة طبقه مستقل، حضور نداشته است. خصوصیات جامعه پشتونی نشان می دهد که خانواده ها، یا پدیده های نوع مشابه فیئودالی، یک عمر طولانی، در بین قوم، از نگاه سطح زنده گی، مشابه و همانند عموم مردم یا اعضای قوم زنده گی داشته اند، موقف آنها و طرز تفکر را نمی توان، با «فیئودال» اروپایی مقایسه نمود. اولاً چنین ملاکان یا «خانها»، در درون قوم، حتماً موقف رهبری نداشته اند. دوم اگر کدام سرکرده قبیله، مقام رهبری داشته بوده باشد، ولو از جهت ملکیت خصوصی متمول هم نبوده باشد، در موارد اتخاذ تصمیم برای جنگ، از طریق جرگه ها، اقدام بعمل می آمده است، که سهمگیری همه اعضای قوم را حکم می نموده است، درینجا دارا و نادار مطرح نبوده است، بلکه جوانان قبیله، تحت فرماندهی کلانسالان مجرب مورد اعتماد، دست بکار می شده اند.

وقتی اگر بر حسب تصادف سرکرده قبیله زمین «تیول» یا «جاگیر»، طوری که در متون قبلی نیز ذکر شده است، از طرف امپراتور ها، دریافت داشته بوده باشد، ولو در خارج از جماعت قوم بنام او یاد می شده است، ولی در حقیقت در آغاز، ملکیت تنهایی او نبوده است. اگر چنین شخص در کدام جنگ سهم نگرفته است، از نگاه سیاسی بمفهوم موقف طبقاتی نه، بلکه تابع مقررات قومی و عنعنوی شمرده شده می تواند. مؤلفین خارجی اکثراً استعمال کلمه خان را در جامعه افغانستان، بدون تفکیک، با اصطلاح «فیئودال» که از نشرات تاریخی اروپا، فهمیده اند، یکی می دانند. این یک موضوع قابل بحث بوده، در جامعه افغانی، بخصوص در اقوام پشتون، یک خان نسبت به خان دیگر متفاوت است. لقب خان که برای یک رهبر قوم و قبیله منسوب می گردد، حتماً، بمعنی ثروتمندی شخص نمی باشد. از جانب دیگر هر خان پیروی حتمی از دولت ها و پادشاهان مطلقه وقت و یا اطاعت دائمی، از آنها را نداشتند.

همچنان، با ایدولوژی قبول شده فیئودال می تواند، وجهه مشترک نداشته باشد. برای کسب دید روشنتر، باز مراجعه می کنیم، به حاشیه تحلیل «اسلانوف» که می نویسد: «وی. اس. سمیت»، نویسنده مضمون «قیام طبقات پانین در امپراتوری مغل» ( «فرهنگ اسلامی، جنوری ۱۹۴۶، صفحه ۳۴)، بیهوده اطمینان می دهد که این مبارزه» (جنبش روشانی) «مبارزه طبقاتی بمعنی دقیق کلمه» نبوده است، و مدعی شده است که «جامعه پتان ها، گویا بدین مفهوم، جامعه طبقاتی نبوده است»، لیکن خود مجبور به اعتراف می شود که خانها، درین جنبش سهم نگرفته اند.

نتیجگیری های «اسلانوف»، بنابر علایم چند، عاری از تمایلات خلاف طرز دید های دانشمندان غربی نمی باشد. برخلاف ادعای «اسلانوف»، بنظر من ارزیابی «وی. اس. سمیت»، به حقیقت نزدیکتر می باشد. در آنوقت، ممکن است «اسلانوف» تشنه دریافت، جزئی ترین علایم هم بوده باشد، تا از آن حتماً، تعریف های طبقاتی فورمولیندی کند. زیرا در آنزمان فابریکات تیئوری سازی برای اشکال انقلابات و «مبارزه طبقاتی»، خارج از وقت هم مصروف کار بوده اند.

بنابراین قبل از بمیدان آمدن نظرات و عقاید بایزید انصاری در بین اقوام پشتون، ممکن چنین رسم، یعنی استفاده مشترک از زمین وجود داشته بوده باشد. همین رسم در زمان او در عده محدود از اقوام پشتون در سمت شرق افغانستان، معمول بوده است، آنهم اقوام ای که قبلاً به کار روی زمین آغاز نموده اند. البته در قسمت غربی نیز اقوام درانی در آغاز با تربیه حیوانات سروکار داشته اند، کار روی زمین بعداً و آنهم، نه همزمان، آغاز یافته است. مالکیت اشتراکی بر زمین، تا همین اکنون، در برخی از نقاط کشور وجود دارد، که حاصلات را بین خود تقسیم می کنند. در مناطق کوهستانی غرب افغانستان، هنوز مناسباتی وجود دارد، که زرع زمین های وادی های، تابع آب خیزی چشمه ها و دریا ها می باشد، مالک ثابت بر همان زمین ها هم وجود ندارد، تنها در صورت امکان کشت، خانواده ها در هر قوم، بر طبق سهمیه خویش، زمین را برای کشت، در همان فصل با استفاده از طریقه قرعه کشی، حاصل می دارد، که بطور شفاهی از آباء و اجداد برای نسل های بعدی حکایت شده است. در هر فصل و فرصت کشت، یا تقسیم موقت صورت می گیرد و یا مشترکاً به زرع آن می پردازند. ولی زمین های آبی نزدیک محلات زیست و زمین های با منابع آب دائمی، از قرن ها، مالک داشته اند.

محققین و جهانگردان همچنان، گزارش می دهند که «رسم - ویش» در سمت غرب سلسله کوه سلیمان یا «سپین غر» در بین اقوام پشتون، خیلی ضعیف تر عملی می شده است. از جانب دیگر مشغولیت آنها بر زمین، پس از دوران های طولانی، در آغاز تحت نفوذ رژیم صفوی ایران و مغل، رویداد هایی هم حکایت شده است، متفاوت از انکشاف مشابه در اروپا شناخته می شود. روابط خونی در بین قبایل پشتون، با وجود ایجاد و رشد مناسبات نیم بند جدید اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی، عمر طولانی تر داشته، پروسه دولتی بطور نا منظم درین سر زمین راه یافته است.

قبل از آن معروف است که، این اقوام مشغول تربیت حیوانات، سبک پا بوده اند. اقوام دامنه کوه های ارغستان در تربیت چنین حیوانات از شهرت خاصی برخوردار بوده اند. ( از درون همین اقوام، شخصیت های قومی در تأسیس دولت درانی، ۲۶۴ سال قبل از امروز، سهم عمده داشته اند.) ( بر طبق، نوشته در سال ۲۰۱۱) چنانچه در قسمت قبلی در مورد قوم وزیر، از برداشت «اسلانوف» در مورد این که چرا به جنبش روشانی نپیوسته بودند، زیرا تا آن زمان، مشغول تربیت حیوانات بوده اند، و طرح روشانی ها در مورد تطبیق «ویش» زمین و خانه برای آنها، مفهوم نداشته است. پس از ظهور اسلام در اقوام پشتون، مالکیت شخصی بر زمین و انکشافات هسته های فیودالی در درون اقوام پدیدار شده است. ممکن است، همچو ساختار حتی قبل از اسلام، در تحت تسلط امپراتور های قبلی در قلمرو افغانستان امروزی وجود داشته بوده باشد، که بخاطر تمرکز فکری، از دیدگاه علمی، نیاز بیشتر به تحقیق داشته می تواند.

ساختار فیودالی نه تنها، خارج از اجتماعات قبایلی پشتون و در مجاورت نزدیک آنها، که سلطنت های نیرومند فیودالی مطلقه و امپراتوری ها را اساسگذاری نموده بودند، وجود داشته است، بلکه در اقوام متعدد پشتون نیز راه داشته است. اما در زمان، با یزید انصاری، که تعدادی از اقوام دور او گرد آمده بودند و گاه گاه تغییر جبهه نیز گزارش یافته است، حتماً در همه اقوام، ساختار طبقاتی حضور نداشته است، بدون شک، از شرایط حیاتی راضی نبوده اند. صحبت های توضیحی با یزید را احتمالاً که ممکن، این به اصطلاح «پیپر» به حل مشکلات آنها بردارد، برای آنها جالب بوده باشد. اما اینکه یزید که بعداً نیز تماس خواهیم گرفت، که غیر پشتون ها را نیز با خود داشته است، دقیق نیست که غیر پشتون ها، که خود در مرحله «ویش» قرار نداشته اند، چه علاقه به خواسته های آنها باید داشته بوده باشند.

کلمات «تساوی بنده گان نزد خدا» در چوکات عقاید مذهبی، مانند آنچه در قسمت قبلی تذکار یافته است، در اقوام، هنوز مفهوم اجتماعی، یعنی تساوی هویت هر فرد در قوم جای داشته است. حاکمیت شاهان مغل، بحیث مانع در راه آزادی های قبیلوی آنها، یکی از پرابلم ها، آنها خلی عمده بوده می تواند. طرح های مقد ماتی با یزید انصاری که با مناقشات وی علیه «علمای» اسلامی، سنی که از آنها، بعنوان «متعصبین سنی» ( « اورتودوکس» )، یاد شده است، در جامعه ای که اعضای آن از سطح نازل تعلیم و سواد برخوردار بوده اند، فکر نمی شود که موضوعات ایدئولوژیک بایزید، بر آنها اثر بزرگی داشته بوده باشد.

از جانب دیگر اعتقاد مردم به دین اسلام، عمر قرون داشته است، طوری که ساختار طبقاتی، یا ساختار «فیودالی»، در همه اقوام پشتون، یکباره راه نیافته است. در طی قرون همکاری بین فیودالان و منتفذین پشتون، با روحانیون، آنها در زیر چتر رژیم های سلطنتی امپراتوران بیگانه، وجود داشته است.

حال یکی از نمونه های مالکیت زمین را در قبایل پشتون، که مشابه انکشافات قرون اوسطی در اروپا محسوب گردیده، ولی تفاوت هایی داشته است از نظر می گذرانیم: «ایگور رایسنر»، دوکتور تاریخ، بر اساس «تذکرت الملک»، از محتوای یادداشتهای اداری در باره تحصیل مالیات امپراتوری صفوی، که مستقیماً پس از اشغال افغانستان توسط ایران در سال ۱۷۲۲م، گذاشته شده بود، معلومات می دهد که اقوام افغانی (پشتون ها) در ساحة قندهار، باید قوای محدودی را برای خدمت به اردوی شاه آماده می ساختند. در اتحاد با قوای ایرانی، در برخورد با بلوچ ها و کاکر ها، اشتراک می ورزیدند. در قسمت های قبلی، لحظاتی از تاریخ حوادث منطقه اطراف افغانستان را بیان داشتیم. پس از دوران برخورد های مسلحانه اقوام، منجمله افریدی ها و ختک تحت رهبری خوشحال خان ختک، علیه حاکمیت مغل در مناطق شرق افغانستان، اختلافات سرکرده قبیله ختک، با پسرش بهرام خان، که در نتیجه، این پسر در همکاری با مغل قرار گرفت، خوشحال خان بعداً، طوری که از حجم آثارش بر می آید، بیشتر مصروف امور فرهنگی و نویسنده گی، گردیده است.

مؤرخین حوادث پس از آغاز قرن هژده را، در ساحات مسکونی اقوام غلزانی پشتون نیز به ارزیابی گرفته اند، که از ساحات نفوذ مغل گرفته الی مناطق تحت اشغال ایرانی ها در قندهار بسر می برده اند. در قسمت های قبلی، از نمونه های چندی از طرز العمل شاهان صفوی و یا مغل با سران اقوام درانی و غلزانی بیان گردید، که حتی تغییر سمت یا تبدیل متحد برای آنها ممکن بوده است. طوری که قبلاً گفته شد ه است، مکرراً بیان می گردد که: «... سران قوم درانی، نخست شیرخان و حسین خان ( هر دو از خان خیل - سدوزانی، درانی)، در اخیر قرن ۱۷ و آغاز قرن ۱۸، از جانب شاه حسین صفوی (۱۶۹۲م - ۱۷۲۲م)، بمقام دولتی و معنوی تقرر و به ایشان صلاحیت های تحصیل مالیات و سائرباقیداری ها را به صندوق صفوی سپرده شده بود. چنانچه در یک حالت بطور مثال گزارش می یابد، پس از آنکه بین شیر خان و حاکم صفوی «بیغلربیک» در قندهار برخورد، صورت می گیرد، همین شیرخان، فوراً در خدمت مغل اعظم قرار گرفته، تبدیل وظیفه می نماید. از جانب مغل بوی لقب شهزاده داده شد، که بدین ترتیب در مقام سرکردگی قبیله یا قوم ابدالی نیز تأیید گردید.»

همین نمونه نشان می‌دهد که سران قبایل پشتون از وحدت عام و تام قوم و قبیله خود در آن زمان برخوردار بوده‌اند. بدین معنی که رهبری و اداره امور اقوام را در قبضه خود گرفته بودند. در عین زمان قلمروهای معینی را هم که بنام ساحات قومی یاد می‌نموده‌اند، در اختیار داشته‌اند. بمعنی اینکه، وقتی مسئولان و یا سران قدرت های اشغالی، با همچو سران قوم، به اختلاف روبرو می‌شده‌اند، قدرت های مذکور نه تنها یک مسئول امور را از دست می‌داده‌اند، بلکه قلمرو معینی را هم که عاید مالیاتی از آن، متصور بوده‌است، به باد فنا می‌رفته‌است. این چنین تشکل های قبیلوی، در غرب سلسله کوه های سلیمان، که در عین زمان ساختارهای طبقاتی و ملکیت های خصوصی و همچنان، مشغولیت اقتصادی مستقل فامیل ها، در مقایسه با شرق، نسبتاً وسیعتر رشد یافته بود، می‌توان بمتابیه مقدمات تشکل پایه های اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی برای تشکیل دولت خودی، محسوب نمود که بعداً نیز روی آن تماس خواهیم گرفت.

اینرا هم می‌دانیم که امپراتوری سلطنتی مغل (سنی مذهب) در شرق و سلطنت صفوی (شیعه مذهب) در غرب، که بعنوان دو سلطنت نسبتاً متخاصم محسوب می‌گردیده‌اند، مرز جدائی قلمرو های تحت نفوذ خود ها را در ساحات اطراف غزنی تعیین نموده بودند. این هم قابل یاد آوری می‌باشد، که صفوی ها در غرب و جنوب قلمرو های تحت کنترل خویش، با امپراتوری ترک های عثمانی (سنی مذهب) هم مرز بوده‌اند. روابط مغل و ترک های عثمانی، نزدیک شناخته شده‌است. نفوذ ترک های عثمانی در ساحات بالکان و کشور های اروپائی، وارد نمودن تأثیرات بر همدیگر، چه مثبت و چه منفی با خود داشته‌است.

در مقایسه با مناسبات قومی درانی ها، طوری که در فوق یک نمونه بیان گردیده‌است، مورخین در اوایل قرن هژده، زنده گی اجتماعی را در اقوام غلزائی صریحتر مشاهده نموده، انرا بطور «خود اداری» ارزیابی نموده‌اند، با صرفنظر از آنکه تفاوت های مشهود بین درانی و غلزائی، بخصوص در بخش نفوذ و قدرت فامیل های «خانخیل» تذکر یافته‌است، بطور مشخص گفته شده‌است، که «خانخیل» غلزائی ها از قدرت و نفوذ کمتر در بین قوم خویش، در مقایسه با «خانخیل» درانی ها برخوردار بوده‌اند. با وجود آنکه مورخین در آغاز قرن هژده، اکثریت این هردو شاخه اقوام پشتون، درانی و غلزائی را از جهات اقتصادی مصروف تربیت حیوانات، به شیوه کوچی دانسته‌اند.

همین محققین مارشهای مقدماتی غلزائی ها را در نیمه قرن هژده، که بقول آنها، در تاریخ افغانستان، پی‌رد عمیقی از خود بجا نگذاشته‌اند، می‌نویسند که تاسیس پادشاهی خان های غلزائی در سال ۱۷۰۹م، بطور مشخص هیچ پایه مستحکم نداشته‌است، متذکر می‌شوند که فقط چهل سال دوام نموده‌است.

«رایسنر» که جریان مسکن گزین شدن اقوام درانی و غلزائی را تحت مطالعه قرار داده‌است، ضمناً از مزاحمت های اجتناب نا پذیر در مناسبات بین اقارب و خویشاوندان در اقوام مذکور، بطور خاص نام برده، می‌نویسد که در بین اقوام کوچی و مسکن گزینان اقوام درانی و غلزائی، چنین مزاحمت ها، باعث تضعیف سازماندهی قومی آنها، گردیده‌است.

«ایلفنستون» (Elphinstone) درانی ها را از بزرگترین اقوام دانسته، «رایسنر» گزارش می‌دهد، که بر اساس سر شماری ای که بر مبنای امریه نادرشاه (در سال ۱۷۴۸م) صورت گرفته بود، از موجودیت ۶۰۰۰۰ فامیل نام برده شده، در «راپورهای» «ایلفنستون» در آغاز قرن نوزده، از ۱۰۰۰۰۰ فامیل (بالغ بر ۸۰۰۰۰۰ نفر) یاد شده‌است. این قوم را بدو شاخه بزرگ «زیرک» و «پنج پای» نام داده، می‌نویسد که حتی در قرن هژدهم عملاً بحیث واحد های قومی سازمانهای خویشاوندی، در تشکل های عشیروی شمرده نمی‌شده‌اند. نام آنها در کتگوری های نسب شناسی («گینالوژی یا جینالوژی»)، «درانی»، یاد می‌شده‌اند. در نخستین سالهای قرن نوزده، «ایلفنستون» می‌نویسد که این گروه های قسمی، هر گونه اهمیت خود را از دست داده بودند. این در حالی است که پس از مرگ مؤسس امپراتوری درانی، احمد شاه درانی (احمد شاه بابا) و پسرش تیمور شاه، در نتیجه جنگ های داخلی بین بازماندگان بر سر قدرت از یک طرف و توسعه نفوذ دولت های جدید اروپائی، پس از انقلاب فرانسه، از جانب دیگر، منجر به فرو پاشی امپراتوری درانی گردیده‌است. در اروپا که این قدرت های استعماری خود را، «دولت های ملی» می‌نامیده‌اند، به رقابت ها در عرصه بین المللی تشدید بخشیده، توسعه و اشغال بیشتر سرزمین های بیگانه را در پیش گرفته بودند. بعد از این انکشافات در اروپا، افغانستان، بمیدان «بازی های» متعدد ماهرانه قدرت های جدید، مبدل گردیده‌است. اینبار مداخلات و تأثیرات کاملاً متفاوت از امپراتوری های منطوقی، یعنی رژیم های اسلامی، نوع مغل و صفوی بوده‌اند، که در جایش توجه بیشتر به مطالعه آن، مبنول خواهد گردید.

بار دیگر با مراجعه با سلسله های قبلی که از تفاوت فروپاشی اجتماعات اولیه در قبایل درانی و غلزائی در مقایسه با مناطق شرقی و اقوام مسکون در آن مناطق، صحبت بعمل آمده است، جوانب چندی را از انکشافات گذشته مرور می نمایم، که در پروسه های بعدی حیات دولتی، بدون اثر نخواهد بود. از نگاه مشغولیت های اقتصادی این اقوام، تفاوت هایی با اقوام قسمت شرقی از خود نشان می دهند. بطور مقایسوی بیشتر تربیت حیوانات « سبک پا » را، عمدتاً، بشیوه کوچی به پیش می برده اند. قابل تذکر است، طوریکه یکی از محققین خارجی تأکید می ورزد، که به کوچی های پشتون، نمی توان، بمتابیه یک « ایتنی » مستقل نظر انداخت. علاوه از آنچه این کوچی های پشتون، پیوند دوامدار با قبایل مسکون در دهات و شهر ها حفظ نموده اند، در صف آنها، جمعیت هایی موجود اند، که خود نیز زمانی مسکن گزین بوده اند، ولی به نسبت حوادث طبیعی، چون خشک سالی و یا امراض نباتی که در نتیجه آن، محصولات زراعت را از دست می داده اند، مجبور به ترک دهات آنها گردیده، قسماً به کوچی مبدل می گردیده اند. نویسنده این مطلب خود قریب پنجاه سال قبل شاهد چنین انکشافات در ماحول محل تولد و حتی در فامیل های خون شریک خود بوده است. حتی در همان سالها، که قریب ۲۰۰ سال از زمان تأسیس « دولت درانی » می گذشت، این گروه های اجتماعی، هیچنوع کمک از جانب دول بدست نمی آورده اند، درحالیکه مکلفیت های خود را در برابر حاکمیت کشور و دفاع از قلمرو انجام می داده اند. (اشتراک آنها، اقلأ در سه جنگ با برتانیای استعماری، شاهد این مدعاست.) ده نشینان و کوچی ها، در برابر حوادث طبیعی، همیشه باید خسارات بی رحم طبیعت را تنها متحمل می شده اند، که عاری از و قوع مرگ در نتیجه چنین حوادث نبوده است. درین رابطه به پیمانۀ وسیعتر می توان به منابع ذیل توجه نمایم:

درست در سالهای دهه شصت قرن بیستم عیسوی، «میک گریگور»، در ارزیابی خویش می نویسد که بعضی از گروه های غلزائی، به نسبت تلفات محصولات در نتیجه خشک سالی، زمین های شانرا ترک نموده، دوباره به تربیه حیوانات، به شیوه کوچی برگشته اند. همین مظاهر را «رابینز» گزارش می دهد، که کمی قبل، درست در سال ۱۸۳۹م (مصادف با آغاز جنگ اول افغان - انگلیس)، «برودفوت» در رابطه با گروه غلزائی سهاک، در ساحه خروار مشاهده نموده است. در عین زمان از گزارشات « ایلفنستون » نیز نقل می کند که گفته است، بخش اعظم نفوس، موجودیت و پیشبرد زندگی خود را در بخش تربیت حیوانات، می دیده اند.

از نظر او ساده هم نبوده است، زیرا چراگاه های زمین های «لا مالک»، آزاد نبوده است، تا هر افغان (هدف این مؤلف پشتون است)، روی آن حیوانات خود را آزاد به چریدن رها می داشتند. هدف این مرور سطحی تاریخی، بخاطری در پیش گرفته شد، تا دیده شود که آغاز نطفه گیری احتمالی، چنان ساختارهای اجتماعی - اقتصادی، در چه مقطع زمانی تخمین شده می تواند، که بحیث عناصر ترکیبی بعدی، یعنی در تشکل، سازمانهای ماقبل و مابعد دولتی، حضور یافته اند. زیرا ساختارهایی که ما در اروپا، دیده ایم، شیوه و ماهیت زندگی دولتی را از ریشه دگرگون ساخت. اینرا هم می دانیم که در رابطه با پروسه چنین تکامل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نظرات متفاوت وجود دارد. یکی ازین طرز دید، نظرات گروهی است که به دوران قبلی، یعنی حیات گروه های اجتماعی «ایتنی» و تاریخ طولانی نسج گیری هسته های فرهنگی ماقبل انقلاب فرانسه، که بعضاً به آن «انقلاب بورژوازی» یاد کرده اند، بیشتر توجه نموده، آنرا در آینده تشکل دولت های ملی، مهم می دانند.

چنین انکشافات طبیعتاً در سازماندهی حیات روزمره اجتماعی نقش خود را داشته است. با وجود آنکه در مقالات متعدد، از تاریخ کهن کشور ما حکایات صورت گرفته است، چون در دو سلسله گذشته عمدتاً در رابط با حیات قبایل پشتون و مبارزات آنها، علیه مغل، مرور کوتاه صورت گرفته است، بناً برای اینکه به ریشه های اصلی، «کثیرالایتنی» بودن، بار دیگر توجه را جلب نمایم، فقط بیاد خواننده می آورم که، این قلمرو در طی مدت هزاران سال، میدان مقابله و لشکر کشی های بیرونی متعدد، بوده است، که بطورخلص از دوره های قبل از اسلام و بعد از اسلام نام برده می شود.

در جمله تمام گروه های ایتنی منطقه اطراف کشور ما، قدیمی ترین معلومات، بنابر گزارشات «هیروودوتس» یونانی (متولد ۴۸۰/۴۹۰ ق م و وفات ۴۲۴ ق م)، قریب پنجد سال قبل از میلاد مسیح بدست آمده است: « .. "پکتویس" بالاپوش های پوستی به تن داشته، کمان های وطنی خود را باخنجر حمل می نموده اند.... » در جای دیگر می خوانیم: « قبیله کوچی معروف به "ساگرتایونی" (یا "سگرتیونی") - مردم پارسی زبان، ملبس با نیمه لباس پارسی، نیم «پکتوان»، مجهز با یک اردوی ۸۰۰۰ اسپ... » (، هیروودوتس، در کتاب اولاف کروی، ۱۹۵۸م، صفحه ۲۹)



منشأ اصلی همه اقوام پشتون درین منطقه، دقیقاً معلوم نیست. دریک اثر تحصیلی در یونورستی هومبولدت برلین که در سال ۱۹۸۷م دفاع صورت گرفته است، و بر اساس آن درجهٔ اکادمیک دوکتورا به دفاع کننده، تفویض گردیده است، در رابطه با قبایل پشتون و یا گروه های ایتنی پشتون چنین آمده است: « اینکه پشتون ها در چه مقطع زمانی، در مناطق مسکونی افغانستان و غرب پاکستان امروزی آمده اند، بطور دقیق نمی توان معلوم کرد. تصور آنست که از تپه ها و دشتهای آسیای میانه که در ادبیات جهان اصطلاح «شتین» بکار می رود، ناقل شده اند. نخستین اشاره در مورد آنها، در منابع هندی در قرن ششم عیسوی و هم چنان در منابع چینی در قرن هفتم عیسوی ثبت شده است.» ( اثر دوکتورا، ص ۲۳ )

در همان اثر دوکتورا که بیشتر متمرکز به منابع هندی و چینی می باشد، به ادامه چنین می خوانیم: « چنین حدس زده می شود، که آنها ممکن، ( یعنی پشتون ها: نویسنده ) نتیجه ادغام مردمان متعدد قبلی باشند، که در تاریخ بکثرت دیده شده است. منجمه در قسمت آنها گفته شده است، وقتی «هپتالی ها» («ایپتالی ها»)، با تمام خصوصیات و مشخصات، که در ساختار آنها، دیموکراسی نظامی تعریف گردیده بود، در قرن پنجم عیسوی، به قلمروهای کنونی افغانستان و هندوستان لشکر می کشند، پس از فتح، بر ویرانه های مناطق اشغالی آن، نمی توانند کلتور خاص خود آنها را اساس گذارند، در نتیجه با قبایل پشتون اولی ( پروتو- پشتون ها، یا نمونه های اصلی پشتون ها) مدغم می گردند. بدین ترتیب، به احیاء و تقویت مشخصات جامعهٔ «ایتنی» پشتونی، سهیم می گردند. علاوه بر صورت عموم، عقیده بر آنست که جامعهٔ پشتونی از نگاه « ایتنی» واحد نیست. » ( سند دوکتورا).

برای تقویت بیشتر مطلب فوق، در کتاب « اولاف کروی» مطلب ذیل را از نظر می گذرانیم: « ما نام های نمونه های اصلی قبیله "پتان" ( پشتون: مترجم) را دیده ایم که احتمالاً صدها سال قبل از تهاجم «ایپتالی ها» ( « هپتالی ها» )، پدیدار گردیده اند. همچنان ملاحظه نموده ایم طوری که بهترین زبان شناس معتقد است، که جد زبان پشتو، نه بعد تر از «ساکا ها»، یعنی چهار قرن قبل از مواصلت «ایپتالی ها» حضور یافته بودند. لیکن برایم دقیق است، ولو حاوی هر گونه فشرهائی که هم باشد، تسلط «هون» سفید باید یک لایه دیگری از ترکیب مردمان، این قسمت ها را هم در بر داشته بوده باشد. فقط «گورجاراها»، «هیلولت های»، «هون های» سفید، تا هنوز بعنوان «گوچر ها» یاد می شوند، دیده شده است، که هزاران آنها، درین مناطق موجود اند. اربابان «ایپتالی» آنها، باید در صف خان ها، حضور داشته باشند. عقیده راسخ ام برین است، که بسیاری از خان خیل اقوام نظیر یوسفزی، خواهند توانست مدعی شوند که اجداد «ایپتالی» دارند. همچنان ممکن است که خون «ایپتالی» در بین افغانهای مناطق هموار، مانند یوسفزی، بیشتر از "پتان" های مناطق تپه ها و کوهستانات وجود داشته باشند. عبارت دیگر از نگاه اصطلاحات نسب شناسی، چنین پی رد همچنان باید در بین پسران « سربانری»، بیشتر از «کرلانی» دیده شده بتواند.» (اولاف کروی، صفحه ۸۷)

گروه های متعدد دیگر، نظیر طوایف یونانی.... «منگولونید»، ترک نژاد ها، اعراب و غیره در ادوار مختلف، وارد این سرزمین گردیده، تمدن هائی ویران و آباد نموده اند. نمونه های اجتماعی از همه دوران ها، باقی مانده، در نتیجه ادغام یکی در دیگری، گروه های ایتنی جدید، منجمه پشتون امروزی، تاجیک، ازبک، هزاره، بلوچ، نورستانی، ترکمن، چهار ایماق، جمشیدی، تیموری، تایمی، زوری و غیره بوجود آمده اند.

«اولاف کروی»، در مقدمهٔ کتاب خود بدین متن اظهار می دارد: « زمامداران امپراتوری های مختلف ای که در گذشته مدعی کنترل و ادارهٔ این سرحد شده اند، درحقیقت، تنها بر سطوح هموار و یکی الی دو راه عبوری از مسیرکوها، به چنان کنترل دست یافته اند. فقط فکر می شد که، مغل اعظم به ارزش کنترل آن، پی برده بوده باشد، لیکن زمانی که به اقدامات جدی دست می برد، تا اقوام این بلندی ها و کوه ها را در تصرف و تحت ادارهٔ خود بیاورد، طوری که دیده شد، به هدف خود ناکام گردید. حتی در زمانی که می خواستند از داخل همین کوه ها عبور کنند، با وجود کاربرد قوه، به مشکلات زیادی در برابر اقوام سرکش مواجه می شدند، که مسیر راه را در زمان عبور می گرفتند. با درک این حقیقت، توضیحی بدست می آید که این کمر بند اقوام بطور کلی از قرار گرفتن در تحت تابعیت هر قدرت خارجی بدور مانده اند. سمبول آزادی آنها، در ناکامی تحمیل هر گونه مالیات بر آنها شناخته می شود. این همچنان یکی از دلایلی است که چرا شکل قومی جامعه، با روحیهٔ قوی، ثابت قدم دریک کشور ویا قلمرو با چنین عمر دراز زیست نموده است، که در مسیر راه، اشغالگران بی شمار، با قدرت بشمول اسکندر مقدونی، چنگیز خان، و "تیمور لن"، مشهور ترین فاتحان دنیا موقعیت داشته اند.» ( ص بیست و یک، حساب رومی، اولاف کاروی ).

وقتی بخواهیم تعریف نسبتاً جامع از فرهنگ و یا گروهی از فرهنگ‌های متنوع با هم نزدیک و مختلط را داشته باشیم، نباید تاریخ غنی این سرزمین را فقط محصول حاکمیت چند پادشاه و یا دوره‌های زمامداران بیگانه بدانیم و یا اینکه، افتخارات فرهنگی را به جهانسوزان ببخشیم. قبل از همه تأکید بعمل می‌آید، که نویسنده به فرهنگ هر جامعه، آنطوریکه دانشمندان حرفوی گفته‌اند، بیک سیستم «سیال»، متحرک یا قابل تغییر می‌نگرد. این بدان معنی است، که انسانها، بطور متداوم، پدیده‌های جدیدی را ایجاد می‌نمایند و این هم ممکن است که بعضی از عناصر بتدریج از برنامه جاری کنار رفته و بتدریج، به ارشیف‌های تاریخی جابجا گردیده، بدینترتیب در عملیه روز به فراموشی سپرده شود.

ممکن است، برخی‌ها به چنین متون فوراً، مهر «تاریخی» بکوبند، و از دید آنها، عاری از اهمیت باشد، ولی هستند کسانی هم که به تاریخ نیز نقش شایسته می‌بخشند، وقتی افراد یک جامعه بفکر تعریف هویت خود می‌شوند، باید بتاریخ مراجعه نمایند. در صورتی که در تاریخ پدران و اجداد آنها از خود چیزی دقیق و درست بجا نگذاشته باشند و یا در اثر وقایع بحرانی، آثار و معلومات چون موزیم‌ها و غیره نابود شده باشند، چنین جوامع هویت اصلی خود را هیچگاه نمی‌توانند، دوباره تعریف کنند و به اجتماعات بدون تمرکز فکری مبدل شده می‌توانند. درک و شناخت ریشه اصلی، مفید خواهد بود. دریافت ریشه همچو گروه‌های «اینتی» و دانش در باره تسلسل پروسه‌های انکشاف جامعه از نگاه علمی، عاری از اهمیت نبوده، لیکن چنین تلاش‌ها را نباید با «راسیزم» عوض کرد، و یا از آن بمعنی «ناسیونالیزم» میلان به «راسیزم» فهمید.

در مقالات قبلی بوفرت از نظرات دانشمندان مختلف در رابطه با مفهوم ملت و ملت‌گرایی و طرز دید‌های گو ناگون، صحبت شده است. پیروان تجدد، تعریف روشن از ملت را، بیش از قریب دوصد سال نمی‌بینند، ولی عده توجه بیشتر، به انکشافات مراحل «اینتی‌ها» و تأثیرات مذهبی و فرهنگی آنها، در مراحل قبل از ایجاد دول و بهتر بگوئیم، قبل از دولت با شرایط موجودیت «شهروندان»، بجای رعیت پیرو و امرش‌نو، نیز ارزش داده، بعضاً عناصر فرهنگی قبل از آنرا، نیز در تشخیص، مشخصات و خصوصیات جوامع را و بلاخره «ملت‌ها»، را به حساب می‌گیرند.

در سلسله‌های قبلی، به انکشافات قرن شانزده و هفده عیسوی، مکث نسبتاً مفصل داشتیم. این موضوع ممکن با عنوان مطلب، از دید بعضی‌ها، مطابقت نداشته باشد. علت آن اینست که نویسنده، حین مطالعه انکشافات اروپا و شمال امریکا، دیده است که دانشمندان آنها، از دوره‌های گذشته نیز شاخص‌هایی را جمع‌آوری نموده‌اند. بناءً خود نیز تا حد امکان و توان، تلاش می‌ورزد، تا عناصر مشابه را با ریشه‌های تاریخی جست‌جو نماید، تا شود که در صورت ممکن به تعریف مقدماتی «ملت» درین قلمرو تا حدی نیز دست یابد. تعاریف فرهنگ‌های علمی، اکثراً با شرایط محیطی ما، چهره روشن‌نشان نمی‌دهد. ممکن یکی از عوامل هم در آن نهفته باشد، که درین قلمرو و ما حول آن، برخی از تمدن‌های بشری، در مقایسه با اروپا و شمال امریکا، عاری از تقدم، نمی‌باشند. قابل تذکر است، که در باره هویت گروه‌های اجتماعی، الی هویت ملی با کمی تفاوت از اروپای غربی و شمال امریکا، نقش مذهب و ریشه نژادی و لسانی را با قلمرو، برجسته ساخته، در برخی موارد تأثیرات مذهب قوی تر شناخته شده است.

حین جست‌جوی اسناد، با سندی از "البیرونی" دست یافته‌ایم که البته، ترجمه کامل آنرا بحیث مطلب جداگانه در فرصت مساعد تقدیم خواهیم داشت، ولی به ارتباط عقاید مذهبی و فرهنگی، ارزیابی‌های علمی او را ورق زده، انکشافاتی را دریافتیم، که با مرحله امپراتوری، سلطان محمود غزنوی، دوره خلی قیل از مغل، هم عصر بوده است. "البیرونی" بحیث دانشمند معروف علوم طبیعی، ضمن آنکه موضوع «بت پرستی» در هند را تحت مطالعه قرار می‌دهد، در جایی یکی از محققین آلمانی، بخش مطالعات علوم مذهب، در حالی که درین کارش، مختص، مطالعه آثار "البیرونی" را انجام داده است، چنین می‌نویسد: «در تاریخ فرهنگ، پدیده سحر آمیز است، وقتی در اعصار قدیم با یک ترکیب و یا صورت و هیكل‌هایی برمی‌خوریم، که هنوز بمثابه موضوع روز ظهور می‌کند و بمعیار عالی، جدید («مدرن») پیشینی می‌گردد. بدین مفهوم باید از دیدگاه علم مذهب، رسوبات آثار آغازین "البیرونی" مسلمان پارسی، از قرن دهم و یازدهم را در نظر گرفت. او می‌تواند برای ما بحیث ورقه رهنمایی («فولی») نقش ایفاء نماید، که زمینه‌های اساسی در باره علم امروزی مذهب، هم از نگاه اسلوب و هم از جهت پیوند‌های تشکیلاتی و تأسیساتی، منعکس می‌سازد. با دوران حیات "البیرونی"، ما در یک زمان طولانی قبل از پدید آمدن علم نوین («مدرن») قرار داریم که چگونه علم مذهب، که در آن ناظر هدفمند، با تنوع مذهب در گیر می‌گردد و مورد مطالعه قرار می‌دهد. "البیرونی" در حقیقت یک عالم علوم طبیعی، متخصص ستاره‌شناسی («استرونومی») و همچنان متخصص علم مساحت

(«گیودیزی») بوده است، آثار تحریری کثیرالجوانب او، او را بحیث دانشمند جهانی شناخته است. همواره او را تصورات طرزالعمل های مذاهب متعدد و مفاهیم آن، بخود جلب می نموده است. »

به ادامه در جای دیگر نیز می خوانیم: « اظهارات "البیرونی" در رابطه با "بت پرستی"، همچنان دارای مرکبات مذهبی می باشد: چندین مرتبه او از روحانیون و قدرتمندان انتقاد نموده است، که از همچو تمایلات توده های مردم استفاده نموده اند، تا بر آنها اعمال نفوذ خود را بکار برده، سودمند گردند. مبتنی بر همین اصل، همچنان جمله اختتامیه او قابل درک می باشد. مؤلف درین رابط یک حادثه را از آغاز تاریخ اسلام بازگو می نماید: گفته می شود که گویا نخستین خلیفه اموی ( حکومت: ۶۶۱ - ۶۸۰)، مجسمات عیسوی را در جزیره سسلی غارت نموده، به قیمت سود آور در ولایت سند بفروش رسانیده است.

از احتمال خارج نیست که، نویسنده این بخش را با دقت در ختم توضیح خود قرار داده است، تا خود آقای محمود و یا جانشین وی را، به رویه مسنولیت آمیز در برابر مناطق اشغالی در هند، هوشداری دهد، ، طوریکه از تاریخ می دانیم، از نظر آنها، دور بوده است. ( « بیربل باینهاور- کوهلر، فرانکفورت، صفحه ۲۹ - ۴۰، نشریه خاص، ۹۹ سال از تحقیقات علم مذهب در بن ، مؤلف، «مانفرد هوتن» )

حال ممکن تا حدی روشن گردد که انکشافات قرن شانزد و هفده، چه موازاتی را در برخی از ارتباطات احتمالی بین اجتماعات در قاره های مختلف کره خاکی داشته بوده باشد. در مطالب گذشته دیدیم که در قلمرو ما، بیشتر جنبش های آزادیخواهی علیه مغل از یکطرف و از جانب دیگر روحانیون و متنفذین، نوع فیودالی در همکاری با مغل، نوع وقایع سیاسی آنزمان را نشان می دهد. با کمی تفاوت در کشور های مختلف اروپایی، جنبش های دهقانی در تلاش سرنگونی رژیم های سلطنتی اشرافی و فیودالی بوده اند. این مقایسه نشان می دهد، که جنبش هائی که در اروپا، در جهت طرد یک مرحله براه افتاده بود، در منطقه ما، تازه در حال تشکل بوده است. طوری که در دو سلسله قبلی نیز، معلومات ارائه گردید، در جنبش آزادیخواهی ضد مغل که بیشتر زمان با جنبش "روشنائی" مطابقت نشان می دهد، شاخص های روشن از اهداف سیاسی بدست نداریم، تا بدانیم که پس از طرد تسلط مغل چه نوع دولت و حکومتی را بنیاد می بخشیده اند. اگر تنها سیستم "ویش" را مدنظر بگیریم، که بر اساس بعضی عوامل و معلومات، در همه جا، مسلط نبوده است، فقط گفته می توانیم که شیوه زندگی اولیه قومی یا اشتراکی را حفظ می خواسته اند. در بخش مذهبی، تصوف را در برابر بنیادگرائی قرار داده بودند.

ادامه دارد ...



**تذکر:** هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده، به

فهرست "آرشیف" ایشان رهنمائی شوند! اداره